



با چشمی گریبان

تقدیم به

استاد

سخنان مهندس لطف الله مینمی
بر مزار دکتر بدالله سخابی

بدالله مینمی

بنام الله پرورش دهنده شهدا و صدیقین

هر شب ستاره‌ای به زمین می‌برند و باز
مدعی خواست که آید به تماشای گاه راز
دست غیب آمد و بر سینیه نامحرم زد
من یکی از شاگردان دکتر سبحانی هستم و این صلاحیت را در خود نمی‌بینم
که به وادی عشق و وادی تماشای گاه راز قدم بگذارم.

داستان دکتر سبحانی داستان وادی عشق است ولی از آنجا که این مأموریت به
من محول شده که بر سر مزار ایشان صحبت کنم
سعی کرده‌ام از خدا بخواهم به من توانایی بدهد تا
بتوانم چند گامی به این وادی نزدیک شوم. به
همین دلیل از کلام خدا کمک می‌گیرم که به نظر
من مصداق این کلام مرحوم دکتر سبحانی است
إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ
أَنْهَىٰ أَنْ يَخَافُوا وَلَا يَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ
تُوعَدُونَ (سوره فصلت آیه ۳۰)

دکتر سبحانی از این طایفه بود که می‌گفت رب
من "الله" است، نه مادون الله و نه من دون الله. بنده
الله بود و بردگی دیگری را تحمل نکرد. وادی او
وادی عشق و ایمان فزاینده، عشق و ایمان نو
شونده، ایمان علمی، ایمان تفضیلی و ایمان
شهودی بود.

وقتی به من گفتند صحبت کنم، پام لرزید و
قلبم تپید که چه بگویم. وقتی که دکتر سبحانی در
زندان قصر بودند، مرحوم علامه طباطبائی به
دیدن ایشان آمدند. مرحوم علامه میله‌های زندان
را می‌گرفتند و می‌گفتند "دکتر! من لذت می‌برم که ترا فقط ببینم، آرزو دارم که
فقط تو را ببینم." من دوست داشتم امروز هیچ سخنی نگویم و فقط همین کلام
علامه طباطبائی را که الگوی تقوا، اسطوره فضیلت و اشراق بود تکرار کنم در برابر
دکتر سبحانی می‌گویم: "دکتر!! از دیدن لذت می‌برم".

مرحوم آیت الله طالقانی، این اسطوره ایمان و عمل صالح، وقتی در زمستان
۱۳۴۵ دکتر سبحانی از زندان آزاد شد سخنرانی کرد و در شأن او گفت: "من در
حوزه‌های علمیه نجف و قم تمام شب زنده داران و متعبدین را دیدم ولی در طول
عمر خودم شب زنده دار و متعبدی مانند دکتر سبحانی ندیدم. واقعا این وادی عشق
بود.

مرحوم مهندس بازرگان که گویا شمس خود را در دکتر سبحانی می‌بیند،
مولانایی بود که عاشق بود و مرادش دکتر سبحانی. وقتی کتابهای مرحوم مهندس
بازرگان را می‌خوانیم، نظیر ذره بی انتها، گویا مصداقش خود "ینالله" بود ذره‌ای
بود بی کران و بی انتها، جسمی کوچک ولی دنیایی در او فشرده بود. "اترعم انک
جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر"، واقعا ذره‌ای بود بی انتها. کتاب "راه طی
شده"، "عشق و پرستش" و "ذره بی انتها" می‌مهندس را که می‌خوانیم می‌بینیم
دکتر سبحانی در این کتاب‌ها موج می‌زند. مراد او در این کتاب‌ها موج می‌زند. در
گورستان افول، آنتروپی و زوال، مهندس بازرگان اراده خدا را در تکامل می‌بیند و
این را از "یار عمل صالحش" دکتر سبحانی به عاریت می‌گیرد. دکتر سبحانی نه تنها

پدر علم زمین شناسی بلکه پدر بومی کردن دانش تکامل در ایران بود. دکتر
سحابی این دانش را که ثمره دانش بشر در رنسانس بود به ایران آورد ولی دانش زده
و علم زده نشد. وی این دانش تکامل را در بستر "صیرورت الی الله" و حرکت
جوهری در کنار پدر طالقانی تکمیل کرد و حلقه‌های مفقوده علم را تبیین نمود.
من در سال ۱۳۴۱ یک دانشجوی عضو نهضت آزادی بودم. با چند نفر از
اعضای نهضت آزادی انتقاداتی به رهبران نهضت داشتیم. آقای دکتر سبحانی،
مهندس بازرگان و مرحوم طالقانی ما را پذیرفتند،
وقتی نظرات ما را شنیدند حلقه‌های اشک از
چشمان دکتر سرازیر شد، می‌گفت خدا را شکر که
جوانان ما اهل انتقادند. کدام رهبری را می‌بینیم
که از انتقاد جوانان خوشحال شود و اشک شوق در
چشمش جاری شود.

امروز همه ما یتیم شده ایم. امروز نه تنها
فرزندان گرامی دکتر سبحانی یتیم شدند من هم که
پدرم را از کوچکی از دست دادم و ایشان را پدر خود
می‌دانستم، یتیم شدم. تمام مهندسين زمین
شناس، مهندسين صنعت نفت، مهندسين آبهای
زیرزمینی، همه یتیم شدند. امروز ملت ایران یتیم
شده است. امروز رحلت کسی است که بر مرحوم
مصدق آن عارف صادق، نماز گزارد. امروز رحلت
کسی است که بر طالقانی و بازرگان نماز گزارد.
امروز رحلت کسی است که بر مرحوم سامی، پروانه
و داریوش فروهر نماز گزارد، او عاقبت بخیر شد.
ما اگر گریه می‌کنیم و تسلیت می‌گوییم واقعا برای
خودمان است تا شاید ما هم بتوانیم در راه او، در راه "ایمان علمی و نو شونده" او
گامی برداریم.

خدایا، پروردگارا من لحظه‌ای را دیدم که مهندس سبحانی از زندان آزاد شده
بود، می‌گفت در آخرین ملاقاتی که با پدرم داشتم "عزت، عزت" می‌کرد و بینایی
اش را از دست داده بود. به مهندس گفتم پیراهنت را برای یعقوب بفرست تا آندوه
یعقوب بر طرف شود و بینایی او باز گردد. خدایا به چه کسی شکایت کنیم. اللَّهُمَّ اِنَا
نَشْكُو الْيَكْفَقْدَ نَبِيْنَا وَ غَيْبَ وَلِيْنَا وَ شَدَّةَ الْفِتْنِ بِنَا وَ تَظَاهَرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا .
خدایا چرا این بنده تو، این عالم، عارف و کارشناس بزرگ کارش به جایی برسد
که به مأمورین بگوید به مقام رهبری بگویند "به خدا قسم من و فرزندانم خائن و
وطن فروش نبودیم". واقعا این گریه دارد.

اللَّهُمَّ اِنَا نَرْغَبُ الْيَكْفِ فِي دَوْلَةِ كَرِيْمَةٍ تَزِيهَا الْاِسْلَامَ وَ اَهْلِهَا وَ تَنْزِلُ بِهَا النِّفَاقَ وَ
اَهْلِهَا وَ اَنْ تَجْعَلْنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ الِى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ اِلَى سَبِيْلِكَ اللَّهُمَّ وَ مَا عَرَفْنَا
مِنَ الْحَقِّ قَحْمَلْنَاهُ وَ مَا قَصْرْنَا عَنْهُ قَبْلْنَا .

پی نوشت:

× مورخ ۱۳۸۱/۱/۲۵

